

بسم الله الرحمن الرحيم

## درنگی کوتاه در سومین پاسخ دکتر پایا

حسین سوزنچی

الحمد لله مدتی است به بهانه بحث درباب علم دینی، باب گفت و گویی بین حقیر و جناب آقای دکتر پایا، در خصوص برخی مسائل مربوط به حوزه معرفت شناسی باز شده است. دکتر پایا در آخرین مطلب خود، دو تعبیر درباره بحث‌های حقیر داشته‌اند:

(۱) فرموده‌اند: «تقریباً تمامی انتقادات ایشان از مواضع راقم این سطور، هر چند یکسره با نیت خیر و به قصد رفع ابهام، تحریر شده‌اند، به اعتبار آن که تقریباً جملگی آنها، بجز مواردی که دیدگاه‌های ایشان با مواضع عقل‌گرایان نقاد قریب‌الافق است، با برداشت‌ها و خوانش‌هایی غیردقیق همراه بوده است، به صواب راه نمی‌برد و ایشان و خواننده متن ایشان را از مقصودی که نگارنده در نظر داشته است بکلی دور می‌کند.» و بارها چنین تعبیری را در متن تکرار کرده‌اند.

(۲) فرموده‌اند: «لازم است یک گلایه روش‌شناسانه نیز از ناقد محترم مطرح کنم و آن این که در بسیاری از موارد نکات مورد نظر ایشان بکرات تکرار شده است و این تکرار موجب می‌شود که نگارنده نیز به ناگزیر در بیان توضیحات خود به تکرار بیفتد و این رویه روشنی و وضوح و بهره‌های معرفتی گفت‌وگو را بشدت کاهش می‌دهد»

فرمایش دوم، کاملاً شبیه برداشتی است که حقیر در مورد کلام ایشان دارد و بر همین اساس بود که در یادداشت قبلی تقاضایی خدمت ایشان مطرح شد: «مجدداً از دکتر پایا نیز تقاضا مندم، همان گونه که حقیر، در پایان هر یک از این چهار اشکال، خلاصه اشکال را بیان کرد، ایشان نیز در انتهای هر پاسخی، جان کلام را در چند سطر خلاصه کنند که [درک مدعی و سپس] قضاوت برای حقیر و سایر خوانندگان سهل‌تر گردد.» به نظر می‌رسد اگر ایشان به جای اینکه در پاسخ درخواست بنده به این جمله اکتفا کنند که «پاسخ بسیار کوتاه نگارنده به نکات بالا، چنان که گذشت، آن است که بروز اختلاف، ناشی از خوانش غیر دقیق است»، پاسخ نهایی خود به هر اشکال را در چند سطر خلاصه می‌کردند بهتر می‌شد قضاوت کرد که چه کسی «نکات مورد نظرش را بکرات تکرار می‌کند»؟

اما در مورد فرمایش اول ایشان، از آنجا که چنین اتهامی به مخاطب، (که مفادش این است که تمام سخنان شما نادقیق و نادرست است، مگر سخنی که موافق نظر ما باشد!) خواسته یا ناخواسته، حاوی قضاوتی است درباره ادامه بحث، به نظرم رسید به جای اینکه بحث را ادامه دهم، فقط چند سوال ساده را که توضیحات ایشان نتوانست مقصود ایشان را برای بنده را واضح سازد، به طور واضح و شفاف مطرح کنم تا مبادا دوباره متهم به خوانش غیردقیق شوم و پس از دریافت پاسخ آنها، نظر تفصیلی‌ام را بیان نمایم.

۱) از ایشان تقاضا دارم توضیح دهند که چگونه بین این دو تعبیر زیر به نحوی جمع می‌کنند که محصول علم، ناظر به جهان ۱ شود، نه جهان ۲ و ۳. ایشان از طرفی می‌گویند «واقعیت آنچیزی است که بنا به فرض رئالیسم مستقل از ما موجود است»؛ «نهایی ترین داور البته خود واقعیت است که خطای گمانه‌های ما را آشکار می‌کند»؛ و از طرف دیگر می‌گویند: «مقصود از مواجهه با واقعیت در قلمرو دعاوی معرفتی (و نه در حیطه تجربه‌های وجودی) عبارت است از مواجهه آن دسته از گمانه‌های ما درباره واقعیت که از درجه کلیت بیشتری برخوردارند با گمانه‌های دیگری در باره واقعیت که از درجه کلیت پائین تری برخوردارند. این دومی عموماً همان به اصطلاح گزاره‌های پایه اند.» آیا از نظر ایشان، فرقی بین «واقعیت» و «گمانه ما از واقعیت» نیست؟

۲) حقیر در یادداشت خود مفصل توضیح داده است که محدودیت ظرفیت ادراکی انسان به معنایی که دکتر پایا اراده کرده، صرفاً یک ادعاست که از دلایل موجهی برخوردار نشده است. ایشان تنها دلیلی که در یادداشت اخیر چند بار بر آن تاکید کرده‌اند این است که «ما متناهی هستیم و واقعیت نامتناهی». ابهام موجود در سه کلمه «ما»، «متناهی» و «واقعیت» بقدری است که فهم این جمله را کاملاً تحت الشعاع خود قرار داده است. «ما» یعنی چه کسی؟ آدم در افق عالم فیزیکی، یا آدم در مرتبه خلیفه‌اللهی؟ و چه دلیل موجهی اقامه شده که آدم را منحصر در وضعیت ظاهری دنیویش کنیم؟ «متناهی و نامتناهی» یعنی چه؟ کمی یا کیفی؟ اگر مقصود از «نامتناهی» بهره‌مندی از وجوه متعدد متکثر است، به چه دلیل «ما» متناهی هستیم؟ اگر کسی فرضش این باشد که انسان خلیفه‌الله است، چرا نتواند انسان را «نامتناهی» به معنای فوق‌بداند؟ و نهایتاً اینکه «واقعیت» به کدام یک از دو معنایی که در بند قبل ارائه شد؟ آنچه مستقل از ما موجود است یا گمانه‌های ما درباره واقع؟ اگر اولی است که از کجا دارای بی‌نهایت‌وجه بودنش را دریافته‌ایم؛ و اگر دومی است که چه دلیلی هست که گمانه‌های ما وسعتی بیش از ما داشته باشد؟

۳) موضع جناب دکتر پایا «عقل‌گرایی نقاد» است و از مهمترین مطالبی که بر آن اصرار دارند این است که: «هر مدعای معرفتی تنها در صورتی "مدعای معرفتی" به شمار می‌آید، که بتوان آن را نقد کرد.» از طرف ایشان دعاوی معرفتی متعددی مطرح کرده‌اند. مساله این است که آیا همه این دعاوی، قابلیت نقد دارند؟ اگر دارند، تحت چه شرایطی ابطالشان ممکن است (یعنی چه سخنی می‌توان ارائه کرد که منطقا بتواند مصداق نقد اینها قرار گیرد)، و اگر ندارند آیا اینها را چگونه در نظام فکری خود به عنوان «معرفت» می‌پذیرند؟ برخی از این دعاوی، که سوال بنده ناظر به آنهاست، بدین قرارند:

- «همه ما، دارای نقطه کور معرفتی هستیم، یعنی آن جنبه‌هایی از دیدگاه‌های ما که متاثر از پیشداوری‌ها، درک‌های پیشینی، تعصب‌ها، جزم‌های حقیقت‌انگاشته شده، و ... که خود از آنها بی‌خبریم و به همین اعتبار حتی اگر بخواهیم نمی‌توانیم در صدد اصلاح آنها برآئیم. تنها در آینه دیگری است که می‌توانیم از تاثیرات نقطه کور معرفتی خود آگاه شویم. از آنجا که هر یک از ما نقطه کور معرفتی ویژه خود را واجد است، و هر نقطه کور معرفتی یگانه و متفاوت از نقطه‌های کور معرفتی دیگر است، گفت‌وگوهای نقادانه ما می‌تواند ثمربخش و روشنگر باشد و به ما در حذف خطاهای ناشی از تاثیرات نقطه کور معرفتی مان کمک کند.»
- «تنها راه دسترسی (ناقص) به تجربه ای که به پایان رسیده است بازسازی آن با کمک زبان و مفاهیم و حافظه است. اما هیچ بازسازی بشری نمی‌تواند واقعیت را عینا، کما هو هو، منعکس کند. هر نوع بازسازی بشری، تصویری (از برخی جهات) ناقص از واقعیت است»
- «اساسا گزاره بدیهی نداریم و نظر فیلسوفان مسلمان (و یا آن دسته از فیلسوفان غیر مسلمان که به وجود این قبیل گزاره‌ها قائلند) در این زمینه غیر دقیق است. دلیل این امر نیز آن است که هیچ گزاره ای نیست که نتوان در آن "ان‌قُلْت" کرد»

به نظر حقیر می‌رسد که این گزاره‌ها در نظام فکری دکتر پایا شبیه همان نقشی را ایفا می‌کند که گزاره‌های بدیهی در نظام فکری فلاسفه مسلمان، با این تفاوت مهم که این گزاره‌ها، که در تمامی آنها، ادعاهایی درباره کل حوزه‌ی دعاوی معرفتی شده، وقتی شامل خود (به عنوان نمونه‌ای از دعاوی معرفتی) شوند، نافی خود خواهند بود و لذا پذیرفتن آنها، منجر به نفی آنها خواهد شد. دقت کنید:

- آیا امکان ندارد دعوی «همه ما نقاط کور معرفتی داریم» خود ناشی از یک نقطه کور معرفتی باشد؟ یا اینکه «هر یک از ما نقطه کور معرفتی ویژه خود را واجد است، و هر نقطه کور معرفتی یگانه و متفاوت از نقطه‌های کور معرفتی دیگر است» ممکن نیست ناشی از یک نقطه کور معرفتی باشد؟ اگر ممکن نیست، پس حیطه‌هایی پیدا می‌شود که نقطه کور معرفتی نداریم؛ و اگر ممکن است، پس نمی‌توان گفت که حتما همه ما دارای نقطه کور معرفتی هستیم و حتما نقاط کورمان با بقیه متفاوت است و حتما گفتگو کمکی به رفع نقاط کور می‌کند.
- آیا دعوی «هیچ بازسازی بشری نمی‌تواند واقعیت را عینا، کما هو هو، منعکس کند» درباره واقعیت مورد نظر در مباحث معرفت‌شناسی، که مورد بحث شماست نیز صادق است یا خیر؟ اگر صادق است، پس مدل عقلانیت نقاد هم نمی‌تواند واقعیت مورد مطالعه مباحث معرفت‌شناسی (که مدل ادراک واقعیت چیست) را کماهو هو منعکس کند (که این ادعای بنده بود که روش حدس و ابطال، حداکثر یک وجه از روش حرکت ما به سمت واقع را نشان می‌دهد و حصر شناخت در این روش، که مدعای عقلانیت نقاد است، قابل دفاع نیست) و اگر صادق نیست، پس این ادعا که از پیش فرض‌های عقلانیت نقاد است، صادق نیست؛ و لذا اعتبار عقلانیت نقاد مخدوش است.
- آیا دعوی «هیچ گزاره بدیهی نداریم» بدین معنا که «هیچ گزاره‌ای نیست که نتوان در آن "ان قلت" کرد»، خود، بدیهی و غیر قابل "ان قلت" است یا خیر؟ اگر قابل "ان قلت" نیست، پس لااقل یک گزاره بدیهی داریم؛ و اگر قابل "ان قلت" است، پس نمی‌توان قاطعانه گفت که «هیچ گزاره بدیهی نداریم».

۴) تعبیر «جهان صاحبی دارد» به معنایی که شما مطرح کرده‌اید آیا بهترین دلیل بر رد مدعیاتی نیست که در بحث وحی مرقوم فرموده‌اید؟ اگر جهان صاحبی دارد، پس انسان هم صاحبی دارد، و آنگاه آیا این صاحبش او را به حال خود رها کرده است: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (سوره قیامت، آیه ۳۶)؟ آیا به خاطر تئوری‌ای که صرفاً محصول یک گمانه است، باید قائل شویم که این صاحب نمی‌تواند منظور خود را در قالب کلام دقیقا به این آدم برساند؟ اگر حقیقت دین را به معنای «خدا صاحبی دارد» با این وسعت معنایی در نظر می‌گیرید با شما اختلافی ندارم، اما به نظر می‌رسد که شما به لوازم آن ملتزم نمی‌مانید. یکی از لوازم آن این است که: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا مِنْ شَيْءٍ؛ خدای را آن گونه که اندازه‌اش بود نشناختند هنگامی که گفتند «خدا» بر هیچ بشری هیچ چیزی نازل نکرده است» (سوره انعام، آیه ۹۱). آیا کسی که گمان می‌کند

کلمات وحی، صرفاً محصول گمانه‌های پیامبر از تجربه زیسته خود است، خواسته یا ناخواسته، این موضع را اتخاذ نکرده که خدا بر هیچ بشری هیچ چیزی نازل نکرده است، و در این صورت، آیا واقعا قبول دارد که «جهان را صاحبی باشد خدا نام»؟

با این مقدمات، پاسخ تفصیلی ایشان را به پس از توضیح نکات فوق از جانب ایشان موكول می‌کنم تا مبادا دوباره در فهم نظر ایشان متهم به بی‌دقتی شوم. ضمناً خواهش قبلی خود را مجدداً تکرار می‌کنم که همان گونه که حقیر، در پایان هر یک از آن چهار اشکال، خلاصه اشکال را بیان کرد، ایشان نیز جان کلام در پاسخ هر یک از آن چهار سوال را در چند سطر خلاصه کنند تا درک مدعا و سپس قضاوت برای حقیر و سایر خوانندگان سهل‌تر گردد. به نظر می‌رسد این کار است که به واضحت‌تر شدن فضای بحث و جلوگیری از تکرار مکررات واقعا کمک خواهد کرد.

در پایان، بنده هم به نوبه خود از خداوند متعال یاری همه جویندگان حقیقت در سلوک علمی و عملی خویش را خواستارم. و سبحان ربك رب العزه عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین.